

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران
Tel: 00491635112025
E-mail: asangaran@aol.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدل گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا

۶۲۴

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

چهارشنبه ها منتشر میشود

۳ خرداد ۱۳۹۱، ۲۳ مه ۲۰۱۲

سرمدییر عبدل گلپریان



نسان نودینیان

زندگی در فقر، بازتاب فقر در زندگی خانواده های کارگری، وضعیت جوانان و فرزندان خانواده های کارگری و قربانیان سوانح محیط کار، درد دل و آرزوهای کارگران در این سه جلد کتاب را میتوان بخوبی صفحه ۲

مسائل و اعتراضات کارگران

اخیرا دو جلد از سه جلد کتاب "مسائل و اعتراضات کارگران ایران در سال ۱۳۸۷" را منتشر کرده ام. این مطلب کوتاه در مورد این کتاب است. شناخت از وضعیت کارگران در زمینه اعتراضات، مکانیسم شکل گیری يك اعتصاب کارگری، تاثیرات کار مشترک اعتصاب و تشکیل مجمع عمومی، کار و رابطه کارگران در مکانیکه کارمزدی بشکل هار و افسار گسیخته ای در جریان است، بازتاب و تاثیرات اعتصابی موفقیت آمیز، تلخی

سنندج و بی بی سی

کنند که نگرفت. جمهوری اسلامی بیش از سه دهه است که در هر چهارراهی در سنندج، چند پاسدار و بسیجی گذاشته است اما هنوز ادعا نکرده است که سنندج را توانسته از چپ و کمونیسم پاکسازی کند. بی بی سی اما با خیال راحت می نویسد: "شهر با خروج احزاب کرد میراثی را از خود به جا گذاشت، میراث چپ بودن، اسلامی بودن و ناسیونالیست بودن." انسان یا باید خیلی پرت باشد و یا دیگران را ناحالی فرض کند که این چنین قلب واقعیت کند. واقعیت این است که

صفحه ۲



ناصر اصغری

سنندج شهر اسلامگرایان!
"حسام دست پیش" می گوید که سنندج "میزبان اسلامگراها و ناسیونالیستها نیز بوده است." می گوید: "با پیروزی انقلاب ایران و خیزش دوباره احزاب کرد، سنندج به میزبان اصلی نیروهای چپ کرد تبدیل شد که به چیزی کمتر از

جنایتکاران دو جوان را در زندان سنندج اعدام کردند

بودند. ماموران انتظامی زیادی مقابل زندان حضور یافتند و خانواده ها را از آنجا دور کردند، جنایتشان را انجام دادند و صبح زود جنازه ها را به خانواده هایشان تحویل دادند.

مردم سنندج تاکنون نشان داده اند که با تجمعات بموقع خود مانع صفحه ۳

بنا به خبری که به کمیته کردستان حزب رسیده است روز یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه دو جوان بنامهای "وریا و صابر" اهل جوانرود به اتهام تجاوز در زندان سنندج اعدام شدند. شب گذشته خانواده این دو نفر به همراه تعدادی دیگر از بستگانشان در مقابل زندان سنندج تجمع کرده

با تمام قوا علیه فتوای آیت اله ها

صفحه ۳

قرار درباره ضرورت گسترش مبارزات کارگری در تحولات سیاسی جاری در ایران

صفحه ۳

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود

صفحه ۵

مصاحبه رادیو همبستگی با منصور حکمت

گزارشی از تعطیلی صدها کوره آجرپزی در کرمانشاه و هزاران نفر بیکار صفحه ۴

زندگی نامه من (بخش پانزدهم) / سهیلا شریفی

صفحه ۸

قتل خاموش در زندان رجایی شهر

صفحه ۱۰

اخباری از شهرهای کردستان

صفحه ۱۰

سرنگونی جمهوری اسلامی تنها راه پایان دادن به قتل ناموسی است

توسط برادرش رحیم و همسرش عمر در منزلش حلق آویز می شود و به قتل میرسد.

عامل اصلی این جنایت و رواج دادن فرهنگ ناموس پرستی خود

صفحه ۴

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ مسائل و اعتراضات ...

جلد دوم از کتاب
"اعتراضات و مسائل
کارگری" در سال
1387
گردآوری توسط نسان
نودینیان
ماه مه 2012

مشاهده و با لحظات خوب و خوش آنها آشنا شد و انس گرفت. در سی سال گذشته از جانب فعالین کارگری و احزاب سیاسی چپ و کمونیستی تلاشهای زیادی برای شناخت از وضع طبقه کارگر انجام شده است. تعداد زیادی بولتن و خبرنامه و پرسشنامه کارگری تهیه شده است. صدها کتاب در معرفی مراکز کار و در مورد کارگران تهیه شده است. روزانه اخبار مبارزات کارگران در سایتها و نشریات منتشر میشود. امروزه به یمن تویتور و فیس بوک و امکانات وسیع اینترنتی، اخبار کارگری از همان لحظات شروع تا پایان، از طریق مدیای اجتماعی زیر پوشش خبررسانی و حمایت قرار میگیرند. با وجود تمام این امکانات، به نظر من انتشار کتاب و جمعبندی مسائل کارگران امری ضروری است.

ادبیات کارگری، دسترسی به آن، وجود اطلاعات زنده در مورد محیط های کار و تولید، تهیه شناسنامه کارگری، سنتا در جنبش کارگری و کمونیستی رایج است. به هر اندازه هر فعال سیاسی و هر حزب سیاسی جدی در این رابطه فعال و بطور روتین در ارتباط با مکانیسم های زنده جنبش کارگری عمل کرده است، در تنظیم ارتباط با کارگران موثر واقع شده است.

با توجه به این مهم، در سال ۱۳۸۷ فعالیتیم را بر روی انتشار «روز شمار اعتراضات کارگری» متمرکز کردم. که شمره این کار یکساله، در کتاب سه جلدی است که فکر میکنم بعنوان یک منبع خوب و قابل استناد در مورد مسائل و اعتراضات کارگری، در دسترس قرار دادنش مفید خواهد بود.

سال ۸۷، سال اعتراضات گسترده طبقه کارگر و رودرویی مستقیم کارگران با دولت جمهوری

اسلامی است. کمیت اعتراضات سال ۸۷ صدها مورد بیلا است. کمتر مرکز تولیدی و صنعتی و پروژه های ساختمانی را سراغ داریم که در آنها اعتراض، در شکل اعتصاب، تظاهرات و راه پیمایی اعتراضی کارگران بر پا، نشده باشد. در يك كلام خصلت برجسته ایندوره جنبش کارگری اعتصاب و راه پیمایی، تجمع و تحسن بوده است. و بطور اژکتیو دولت و سرمایه داران، کارفرمایان و مدیران محللهای کارگری بطور متوسط هر هفته دو تا سه مورد در مراکز تولیدی و صنعتی با اعتراضات کارگران روبرو بوده اند.

به هر میزانی که شدت و حدت اعتراضات کارگران گسترده و وسیع بوده و مطالبات پایه ای آنها از قبیل پرداخت حقوقهای معوقه، افزایش دستمزدها، ایمنی محیط کار، تلاش برای ایجاد تشکل و بر پایی مجمع عمومی مطرح شده، به همان میزان و شدت دولت و کارفرما در حمایت نیروهای پلیسی و امنیتی سپاه و اوباش کارفرما قرار داشته و با توسل به سرکوب و نظامی کردن مراکز تولید و محللهای کار، در مقابل اعتراضات کارگران صف آرای کرده و کارگران را دستگیر و به زندان انداخته اند.

در اکثریت مطلق اعتراضات کارگری، امنیت شغلی، افزایش دستمزدها، لغو و توقف اخراجهای بازگشت کارگران اخراجی به سر کار و حق برخورداری از تشکل و ایجاد سندیکا و تشکلهای کارگری، مجمع عمومی و حق اعتصاب، بیمه های اجتماعی و تامین ایمنی محیط های کار، لغو کار کودکان، در صدر مطالبات ایندوره قرار گرفته است.

در سال ۱۳۸۷ طبق روال هر ساله، رودرویی کارگران با مقامات دولت و رژیم اسلامی بر سر برگزاری مراسمهای مستقل کارگری در روز اول مه روز جهانی کارگر با شدت تمام در جریان بود. علیرغم مقاومت و کارشکنی های پی در پی و دستگیریهایی نسبتا وسیع فعالین و رهبران جنبش کارگری از جمله منصور اسالو و شیث امانی، اعمال فشارهای روحی و جسمی بر محمود صالحی و ممانعت از آزادی او از زندان، مراسمهای اول مه در تعدادی

از مراکز تولیدی و پروژههای ساختمانی و در میان محافل وسیعی از جمعهای کارگران همراه با خانواده هایشان در شکل گلگشت های قبل از روز جهانی کارگر، برگزار شد.

آزادی محمود صالحی قبل از اول مه امسال (سال ۱۳۸۷) موفقیت خوبی برای فعالین کارگری بود، که خود به فاکتور مهمی در بالا بردن روحیه و اعتماد به نفس کارگران و از جمله فعالین کارگری که دست اندرکار سازماندهی مراسمهای اول مه بودند، تبدیل شد. همچنین آزادی شیث امانی از رهبران کارگری و اتحادیه آزاد کارگران، تحت فشار اعتراضات بخشهای وسیعی از کارگران و مردم مبارز سنندج در سفر شاهرودی رییس قوه قضاییه به سنندج.

شروع سال ۱۳۸۷ با گسترده شدن دامنه فقر و فلاکت و کم رونق شدن سفره خالی کارگران و خانواده هایشان، توأم بود. فلاکت بی سابقه و گرانی مایحتاج اولیه زندگی، در کنار اخراجهای دسته جمعی و بیکاری وسیع، زندگی در سال ۸۷ را برای کارگران و خانواده های آنان دشوارتر و با مشکلات عبیده فشار اقتصادی و اجتماعی مواجه کرد. افق و دورنمای ادامه تحصیل و شکوفایی استعداد و استفاده و بهره مندی از يك زندگی و دنیای بهتر برای خانواده های کارگران و بویژه فرزندان آنها تیره و تارتر شده و هر روز به تعداد بیکاری جوانان و ترک تحصیل آنها افزوده میشود. طبقه کارگر تحت شرایط فلاکت بار کنونی، بیشترین ضربه و لطمات اجتماعی و اقتصادی را خورده و از تمام اقشار و طبقات اجتماعی جامعه قربانیان بیشتری میدهد. سال ۱۳۸۷ به همین دلیل سال فلاکت و فقر، سال بیکاریهای وسیع (طبق آمار تا کنون بیش از نیم میلیون کارگر اخراج شده اند و هر روزه اخراجهای دسته جمعی کارگران در مراکز تولیدی و صنعتی ادامه دارد)، نام گذاری شده است

بگزارش سازمان خواربار جهانی (فائو) در سال ۱۳۸۷ هر روز بیش از ۸۰۰ میلیون نفر در جهان بدلیل فقر، گرسنه بوده اند.

سال ۱۳۸۷ سال سوانح پر تلفات برای طبقه کارگر بوده است. سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده

از صفحه ۱ سنندج و ...



میراث اسلامی بودن سنندج، همان میراث اعدام هزاران کمونیستی است معرف عام و خاص است. مردم سنندج درباره احمدی مفتی زاده و مکتب قرآنش فقط از بی بی سی می شنوند. مدتهاست که از خاطره ها هم پاك شده است. سنندج امروز یا و خاطره جنگ ۲۸ روزه را گرامی می دارد. یاد و خاطره اول مه های سرخ دهه ۶۰ را گرامی می دارد. یاد و خاطره اعدامهای دادگاههای نظامی خلخال را. چسبانند ناسیونالیسم کرد و اسلامیسیم احمد مفتی زاد، وصله ناجوری است که نمی گیرد.

سنندج میزبان ناسیونالیسم کرد!

نویسنده بی بی سی می گوید "اگر به صورتی سمبولیک به موضوع بنگریم می توان گفت که سنندج شهر داس و چکش، خورشید زرد رنگ و هلال ماه است." ادعایی که حزب دمکرات کردستان، بعنوان نماینده ناسیونالیسم کرد در ایران هرگز نمی کند که سنندج شهر "خورشید زرد رنگ" است. و راستش ردپایی هم در هیچ جایی از خود بر جانی نگذاشته است. احزاب سوسیال دمکرات غرب، احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، دولتهای بلوک شرق و غرب و غیره در دوره های مختلفی زیر بغل حزب دمکرات کردستان را گرفتند، اما

سالانه يك صدها بیست میلیون حادثه شغلی در جهان اتفاق می افتد، و سالانه سه میلیون و پانصد هزار از کارگران جان خود را از دست میدهند.

یکشنبه (چهارم خرداد سال ۱۳۸۷) در شهرستان شازند که در ۳۳ کیلومتری اراک واقع شده در دو

نتوانستند با راحتی خیال نویسنده بی بی سی، اعلام کنند که ناسیونالیسم کرد در سنندج میراثی از خود برجای گذاشته است! "حسام دست پیش" اعتراف می کند که "حزب دمکرات در این شهر در اقلیت قرار گرفت"، با این همه معلوم نیست که ناسیونالیسم کرد در سنندج با چه سحر و جادویی راهش را باز کرد؟! پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران اتفاقا این است که در مهمترین شهر کردستان ایران، سنندج، از نفوذی برخوردار نیست.

نویسنده بی بی سی در این نوشته جا و بیجا اسم عبدالله مهتدی و سازمان زحمتکشانشان را می آورد (و گاه به ناحق ایشان را رهبر سازمان کردستان حزب کمونیست ایران می خواند) که شاید بتواند از طریق اول ماه مه و ربط دادن بی مورد ایشان به "کمونیسم"، چیزی نصیب این جماعت بازنده بکند. حال که بر همه این رسانه ها و ژورنالیستهای نان به نرخ روز خور مسجل شده است که با قوم پرستی و هویت تراشی قومی نمی شود سنندج را وارد معادلات ناسیونالیستی کرد، می خواهند با ستم ای و با تاریخنگاری دروغین، چیزی نصیب قوم پرستان کرد و اسلامیسیم، که هر دو سر و ته يك کریاسند، بکنند.

۲۱ مه ۲۰۱۲

کارخانه کیمیاگستران سپهر و کیمیاگران امروز که کارخانه های تولید مواد پتروشیمی و شیمیایی هستند، انفجاری بوقوع پیوست که طی آن ۲۶ نفر از کارگران آن کارخانه زنده زنده در آتش سوختند و ۵۰ نفر نیز با جراحات های عمیق روانه بیمارستان شدند.*

قرار درباره ضرورت گسترش مبارزات کارگری در تحولات سیاسی جاری در ایران

از صفحه ۱ جنایتکاران دو جوان را ...

خبررسانی و تلاش برای به میدان آوردن مردم تنها راه مقابله با حکومت سیاه و جنایتکار اسلامی است.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری به خانواده و بستگان وریا و صابر تسلیت می گوید و این اعمال جنایتکارانه حکومت اسلامی را شدیداً محکوم می کند. سران حکومت اسلامی باید به جرم ۳۳ سال جنایت در یک دادگاه مردمی به محاکمه کشیده شوند.

سرنگون باد رژیم جنایتکار اسلامی آزادی، برابری، حکومت کارگری زنده باد سوسیالیسم

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران ۳۱ اردیبهشت ۹۱ ۲۰ مه ۲۰۱۲

از اعدام تعدادی از زندانیان محکوم به اعدام شده اند. آنچه اعدام وریا و صابر را برای رژیم ساده کرد این بود که در مورد احکام اعدام این دو نفر و تصمیم رژیم به اعدام آنها خبررسانی نشده بود و جمهوری اسلامی تحت فشار قرار نگرفت. این دو نفر اهل جوانرود بودند. باید به رسانه ها و مردم جوانرود و سنج خبررسانی میشد و تعداد هر چه بیشتری از اعضای خانواده، دوستان و مردم معترض مقابل زندان تجمع میکردند و مانع این اعدام ها میشدند. جمهوری اسلامی از ترس گسترش اعتراضات مردم بشدت وحشت دارد. میدانند که هر تجمعی هرچند کوچک میتواند به تظاهرات های بزرگ تبدیل شود. هر دستگیری و حکم اعدامی باید به اطلاع رسانه ها و مردم برسد و در مقابل زندان ها تجمع شود. دست زدن به تجمعات اعتراضی،

کنسولی، بویژه دخالتگری کارگران نفت و دیگر صنایع کلیدی در تحولات جاری و آتی ایران بیش از پیش تاکید میکند و تبلیغ و ترویج فعالانه این امر را در دستور کار خود قرار میدهد.

۳) اقدامات عملی جهت

کسب آمادگی برای اعتصاب سراسری و سازماندهی اقدامات متحد و مشترک بخش های کلیدی جنبش کارگری را فعال تر از همیشه در دستور قرار میدهد.

دفتر سیاسی

حزب کمونیست کارگری ایران ۲۱ مه ۲۰۱۲ ۱۳۹۱ خرداد

یک عامل مهم و موثر برای عبور از اوضاع خظیر و فلاکت بار کنونی، شکل گیری انقلاب و خنثی کردن سیاستها و برنامه های راست در مقابله با انقلاب است.

از اینرو حزب،

۱- گسترش افقی و عمل متحد تشکلهای، نهادها، محافل و شبکه های فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری در سراسر کشور را بمشابه یک اقدام عاجل در دستور قرار میدهد.

۲) براهیت دخالتگری سیاسی کارگران در اوضاع

از آنجا که،

۱) انقلاب بمشابه کم مشقت ترین، مطلوب ترین و عملی ترین راه برای گذر از شرایط مشقت بار کنونی و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در برابر مردم ایران قرار دارد؛

۲) با تعیین تکلیف رژیم جمهوری اسلامی یا تعدیل و جایگزینی این رژیم از بالای سر مردم مصائب جامعه و مردم در اشکال جدید ادامه خواهد داشت؛

۳) گسترش و ارتقای مبارزات و اعتصابات کارگری به سطحی سیاسی و سراسری

با تمام قوا علیه فتوای آیت اله ها

علیرغم سی و سه سال جنایت هرروزه، علیرغم هزاران فتوا و قانون و علیرغم صرف هزینه سرسام آور برای تحمیل آن، قهرمانانه ایستادگی کرده، زیر بار نرفته و این نسلی است که برای آخوند و اسلام و فتوا و جادو و جنبل تره خورد نمیکند. این نسلی است که در سال ۸۸ در ابعاد میلیونی برای سرنگونی این حکومت به میدان آمد. و باز هم به میدان خواهد آمد. تودهنی محکمی که در چند روز گذشته به حکومت و حامیان خجول و صریح فتوا زده شد، بخشی از روند آماده شدن برای مصاف بعدی در خیابان ها است.

جمهوری اسلامی باید بریز کشیده شود و حمله به ایدئولوژی و قوانین و مقدسات این حکومت از ابتدائی ترین حقوق مردم و جزو لاینفک و ضروری مبارزه برای سرنگونی این حکومت است. دوره حکومت مذهبی و فتوا و تروریسم اسلامی تمام شده است. حزب کلیه مردم آزادیخواه را فرامیخواند که قاطعانه و با صدای بلند جمهوری

همچنین جنگی علیه کل جنبش ملی اسلامی و احزاب و نهادهای این جنبش است که ۳۳ سال است از قبل حاکمیت زندان و شکنجه این حکومت ارتزاق میکنند و از پایه های این حکومت بشمار میرود. این در عین حال جدالی بین قطب چپ جامعه با کل قطب راستی است که از ابتدائی ترین خواستهای مردم، از آزادیخواهی، رهائی فکری، سکولاریسم و نقد مذهب، از آزادی بی قید و شرط بیان و از جنبش عظیم مردم برای خلاصی از شر مذهب و حاکمیت مذهبی تماما بیگانه است. این جدال عمیقی است که ماهیت واقعی مدعیان بورژوازی آلترناتیوسازی و حقوق بشر و دمکراسی و غیره را نیز به همگان نشان میدهد. سکوت و لکنت زبان این جریانها بی دلیل نیست.

این اولین مصاف جمهوری اسلامی با جوانان نیست که از ابتدا مهر شکست بر خود دارد. حجاب اسلامی یکی دیگر از مظاهر مصاف حکومت با نسلی است که

فتوای پست سرهم آخوندهای فسیل حکومتی علیه شاهین نجفی به "اتهام" اجرای یک آهنگ، اوج زبونی و درمماندگی این حکومت در مقابل یک جنبش عظیم فکری، سیاسی، فرهنگی و ضدمذهبی در ایران را بار دیگر عیان کرد. آهنگ شاهین نجفی و یورش وسیعی که متعاقب آن، علیه فتواها و آیت الله های جنایتکار و کل حکومت اسلامی و مقدسات آن و علیه حامیان خجول و صریح آن براه افتاده است، فقط یکی از بروزات اعتراضی جامعه ای است که دارد شخم میخورد و به مصاف کل این ارتجاع میرود.

این مبارزه را باید گسترش داد. این مبارزه ای برای پایان دادن به خرافه و عقب ماندگی، اعلام صریح و بی تخفیف خواست آزادی بی قید و شرط بیان و اعتراض، خواست بی قید و شرط آزادی نقد مقدسات مذهبی و غیر مذهبی و اعلام جنگی نه تنها علیه جمهوری اسلامی و قوانین و مقدسات آن که



فتوا دهندگان و کلیه جنایتکاران حاکم بر ایران شوند.

حزب کمونیست کارگری ایران ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ ۱۶ مه ۲۰۱۲

اسلامی و فتواها و تقلاهای تروریستی اش را محکوم کنند، از آزادی بی قید و شرط بیان و نقد مذهب دفاع کنند و خواهان محاکمه و پیگرد قضائی و بین المللی صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی و سایر

سرنگونی جمهوری اسلامی تنها راه ...

از صفحه ۱



ظلم و جنایت در حق زنان و اکثریت مردم این جامعه سرنگونی حکومت اسلامی، در هم کوبیدن کل ارگان های جنایت و سرکوب آن و لغو کلیه قوانین اسلامی و برقراری حکومتی مبتنی بر سکولاریسم و برابری کامل زن و مرد است.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران ضمن ابراز تأسف از این واقعه دردناک، مردم پیرانشهر و دیگر شهرهای کردستان را فرا می خواند که در مقابل سنت، فرهنگ و قوانین عصر حجری رژیم اسلامی محکم بایستند و آنرا طرد و افشا کنند.

کمیته کردستان

حزب کمونیست کارگری ایران

۳۰ اردیبهشت ۹۱

۱۹ مه ۲۰۱۲

جمهوری اسلامی است. راه پایان دادن به این بربریت نیز سرنگونی این حکومت است. حکومتی که از بدو به قدرت رسیدن مشغول رواج کثیف ترین فرهنگ علیه زنان بوده، به قتل ناموسی مشروعیت داده، کثیف ترین قوانین را علیه زنان وضع کرده و مخالفین این فرهنگ و این قوانین را به بیرحمانه ترین وجه مورد سرکوب قرار داده است. سرکوب زنان، انسان به حساب نیارودن آنان و تحریک کثیف ترین عواطف و احساسات علیه آنان جزو لاینفک حکومت اسلامی و قوانین آن است. قتل سمیه فیض اله پور در بوکان تنها یک مورد از جنایات روزمره این حکومت علیه زنان است. راه پایان دادن به قتل های ناموسی، فرهنگ ناموس پرستانه و اینهمه

نفس ستمکشی و فرودستی زن اختراع سرمایه داری نیست. اما سرمایه داری این میراث نفرت انگیز تاریخ پیشین را تکامل بخشیده و به یک رکن مناسبات اقتصادی و اجتماعی معاصر بدل کرده است. ریشه نابرابری و بی حقوقی امروز زن، نه در افکار کهنه و میراث فکری و فرهنگی نظام ها و جوامع منقرض شده و پیامبران و مذاهب عصر جاهلیت، بلکه در جامعه سرمایه داری صنعتی و مدرن امروز نهفته است.



از طریق سایت زیر به کتاب
یک دنیای بهتر
می توانید دسترسی پیدا کنید.
www.wpiran.org
حزب کمونیست کارگری ایران
آرشیو عمومی منصور حکمت
www.hekmat.public-archive.net

تعطیلی صدها کوره آجرپزی در کرمانشاه و هزاران نفر بیکار

یکی دیگر از اهالی ادامه داد: جناب آقای زمانی می گوید مشکل اوقاف ۴۰ درصد اهالی حل شده است. به ما بگویید کجاست آقای نماینده بیش از دو ماه است که تلفن ارباب رجوع را پاسخ نمی دهد!

یکی از کوره داران که بخشی از بدنش در حین کار دچار مشکل شده است به کرمانشاه پست گفت: این وضعیت جسمی من است! به ما وام نفت کوره داده اند نه یارانه سوخت! این کجایش عدالت است؟!

اکثر مصاحبه شوندهگان می گویند بارها به فرمانداری و استانداری نامه نگاری شده تا مشکل هزاران بیکار و تعطیلی صدها کوره آجرپزی حل شود اما هر بار به در بسته خورده اند. جواب قانع کننده نیافته اند. وضعیت بیمه بیکاری آنها نیز نامعلوم است. هر چند مسئولین مربوطه از طرح گازکشی کوره ها استقبال می کنند اما مردم و کوره داران اذعان دارند هر ایستگاه گازکشی هزینه های دهها میلیونی در بردارد که آنها از پرداخت آن عاجزند.

این گزارش می افزاید مهاجرت در میان بیکاران منطقه بشدت افزایش یافته است. برخی تا جنوب رفته اند شاید در بندرعباس یا جایی دیگر نانی بدست آورده و به گفته خودشان شرمند زن و بچه نشوند.

لازم بذکر است تمام تلاش های کرمانشاه پست برای یافتن پاسخ از سوی متولیان مسئول تا کنون بی نتیجه بوده و سیدجواد زمانی نماینده حوزه کنگاور به هیچیک از تماس ها و درخواست های ما پاسخ نداد.*



بود با چشمانی اشک بار گفت: ایمان از خانه ها دارد می رود. درباره آینده فرزندانم دیگر امید نمی دارم. از کجای این درد بگویم. از گسترش مواد مخدر منطقه در همین دو سالش یا دزدی در حال افزایش!

حسین از جوانان و اهالی یکی از روستاها با صدای بلند می گوید: در همین مدت کوتاه ۱۶ ترانس برق به سرقت رفته است. همه بیکار شده ایم. جوانان به مواد مخدر روی آورده اند. مگر انسان گرسنه چکار باید بکند؟!

امیر می گوید: به ما می گویند بیاید مرغداری و دامداری راه اندازی کنید! من به مسئولان می گویم بیاید کشاورزی و گاوآردی کنید! وی افزود: تمام مردم این منطقه شغل پدری خود را ادامه داده اند و بسیاری بیش از سی سال تجربه این کار را دارند حالا چرا باید با نظر مسئولین شغل انتخاب کنند؟ بجای این پیشنهادهای بی پشتوانه شغل ما را به ما بازگردانید! شما مسئولین مسئول بیکاری ما هستید.

یکی از کوره داران می گوید: مسئولین مردم را دور می زنند. درخواست طرح های جایگزین می کنند در حالی که از حل مشکل اوقاف زمین های اینجا عاجزند. به ما می گویند ۶۰۰ میلیون واریز کنید تا سند زمین ها آماده شود. ما همین جا می گوئیم: برای نان شبمان محتاجیم!

به گزارش کرمانشاه پست هزاران کارگر کوره های آجرپزی استان کرمانشاه و بخصوص شهرستان کنگاور بیکار شده اند. خبرها از بیکاری بیش از ۵۰۰۰ کارگر حکایت دارد. این موج گسترده و کم سابقه بیکاری در نتیجه تعطیلی صدها کوره آجرپزی سنتی طی دو سال اخیر است.

کوره داران و کارگران بیکار، آغاز هدفمند شدن یارانه ها و افزایش قیمت سوخت را عامل اصلی وضعیت نامیدکننده خود عنوان کرده اند.

بنابراین گزارش یارانه سوخت به کوره های سنتی تعلق نمی گیرد و موج بیکاری روستاهای گودین، شورچه، قارلق، کوچه، طاهرآباد، حسین آباد و... را فراگرفته است این همه در حالی است که هر کوره آجرپزی دهها شغل ایجاد کرده بود. اهمیت اشتغال توسط این کوره ها آنجاست که از سایر استان ها منجمله کردستان، خرم آباد و شهرستان های تابعه برای یافتن شغل راهی این نقطه می شدند ولی اکنون نه از آنها خبری است و نه خبر از لقمه نانی برای خود.

اهالی منطقه در گفتگو با کرمانشاه پست می گویند: مسئولین به اینجا مراجعه نمی کنند. در حالی که برخی کارگران دچار مشکلات جسمی شده اند. یکی از کارگران می گوید: نفت گران شد، کار از ما گرفته شد.

پدری پیر در حالی که به دوربین کرمانشاه پست خیره شده

**اساسی سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.**

برای حکومت انسانی

زنده باد انقلاب انسانی

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود مصاحبه رادیو همبستگی با منصور حکمت درباره اسلام سیاسی و ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی



اسلام در خاورمیانه و ایران به فعالیت مشغول است و الان کمابیش ابعادی بین المللی پیدا کرده، باید مردم این دنیا امروز بلند شوند و قد علم کنند. این بختگی است که روی بخش زیادی از جمعیت جهان افتاده و مردم زیادی دارند به خاطر آن بدبخت میشوند. به این معنی ما قطعنامه تصویب کردیم. علاوه بر سیاستهای افشاگرانه و آگاهگرانه که در قبال مذهب به طور کلی داریم، اکنون در قبال اسلام بعنوان یک جنبش سیاسی، یک جنبش قرن بیستمی و یک جنبش ارتجاعی امروزی که ضد کمونیست است، ضد سوسیالیسم است، ضد آزادی، ضد زن و ضد مدرنیسم است و حتی ضد شادی است و به شدت نژادپرست است و احتیاج به یک موضع سیاسی و عملی ویژه داریم. این قطعنامه خودش را میخورد. این جنبش سیاسی ارتجاعی یک برخورد سیاسی میخورد.

رادیو همبستگی: در ادبیات حزب به اصطلاح اسلام سیاسی برمیخوریم. منظور از اسلام سیاسی چیست؟ آیا منظور همان فاندامنالیسم و بنیادگرایی است؟ اگر نه، تفاوت در چیست؟

منصور حکمت: اسلام سیاسی لزوما بنیادگرایی نیست. البته نویسنده‌های مختلف ممکن است این عبارت را به معانی نسبتا متفاوتی بکار ببرند. ولی اشاره ما به همان است که گفتیم، یعنی همین جنبشهای سیاسی که تحت پرچم اسلام برای ایجاد نوعی جامعه اسلامی تلاش میکند. از انقلاب ۵۷ ایران به بعد، ضد انقلاب اسلامی که انقلاب را سرکوب کرد و جمهوری اسلامی را سر کار آورد یکی از نخستین جلوه‌های حرکت این اسلام سیاسی در این دور جدیدش بود. در ابتدای قرن بیستم هم هنگامی که مردم

رادیو همبستگی: قبل از هر چیز برای ما بگویند لزوم تصویب قراری از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری درباره تشدید مبارزه با جریانات و حرکات اسلامی از کجا ناشی میشود؟ زیرا همه حزب کمونیست را بعنوان یک جریان ضد مذهبی میشناسند و مبارزه علیه جریانات اسلامی هم در این چند سال یکی از مشخصات حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. آیا این کافی نیست؟

منصور حکمت: اینجا ما داریم راجع به یک موضوع متفاوت صحبت میکنیم. مخالفت کمونیستها با مذهب، افشاگری آنها از مذهب و تلاششان برای ایجاد یک جامعه غیرمذهبی، به قول شما یک امر هویتی و قدیم برای کمونیست هاست. منتهی پدیده دیگری که در این ۲۰-۲۵ سال اخیر شاهدش بوده‌ایم، پیدایش و رشد چشمگیر جنبشهای سیاسی است که تحت پرچم اسلام خود را سازمان داده‌اند. یک سلسله حرکات فوق العاده دست راستی، ضد بشری، خشن و انسان ستیز در شمال آفریقا، خاورمیانه و امروز در همه کشورهایی که به اصطلاح دین رسمی شان اسلام است، و یا اقلیتهای بزرگ مسلمان دارند، جریان دارد. عملکرد اینها در درجه اول بصورت ضدیت با آزادی زنان، با حقوق مدنی زن، با آزادی ابراز وجود انسانها در

شمشیر اسلام بودند. ولی خود حاکم ممکن بود مسلمان غیوری نباشد و معمولاً مقامی در سلسله مراتب دینی نداشت. حکومت یا دولت، ارتش، نیروهای قهریه دست سلاطین بودند که به یک سازشی با سلسله مراتب دینی رسیده بودند. اسلام سیاسی که ما از آن حرف میزنیم یک نوع ایدئولوژی متفاوتی را مطرح میکند و آن اینکه، حکومت، دولت میتواند اسلام باشد به همین معنی که برای مثال در ایران پیاده شد. در عربستان سعودی حکومت اسلامی نیست، اسلام حاکم است ولی حکومت دست قبیله معینی است که شمشیرش را در خدمت اسلام قرار داده و با هم میخورند. این اسلام سیاسی، به این معنی با اسلام به معنی همیشگی‌اش، که واضح است در همه جوانب زندگی مردم سر میکشد و امر و نهی میکند، فرق دارد. چون مشخصا میخواد قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان بدهد و این پدیده به این معنی جدید است. نمیخواهم بگویم مطلقا جدید در تاریخ قرن بیستم، ولی دور جدیدش را ما شاهدیم و واضح است که این پدیده در اواخر قرن بیستم همان نقشی را ندارد که در آغاز قرن بیستم داشت. بشدت ضد کمونیستی است، ضد کارگری است. حرکتی است در متن رقابتهای بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی. پرچمی است که بلند شده برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه که به این میراث کثیف دینی تکیه میکنند. همانطور که گفتیم ما با اینها طرف هستیم سواى اینکه با اسلام بطور کلی و با مذهب بطور کلی طرفیم. بعنوان یک عده آدم آزاد اندیش و طرفدار تفکر و انتخاب آزاد انسانها با این جریانات به عنوان یک جریانات دست راستی، خشن و ضد انسانی طرفیم و اسلام

مستعمرات به موقعیت تحت سلطه و نامطلوب خود واقف میشدند و زمره های ضد استعماری بالا میگرفت، پان اسلامیس و اندیشه اسلامی هم به عنوان مبنای حکومت و مبنای نوعی دولت در شرق سابق مطرح شد، منتها جنبشهای مدرنیستی و پارلمانتاریستی و لیبرالی آن موقع قویتر از این حرفها بودند. ناسیونالیسم قویتر بود و کشورهای خاورمیانه به راه جوامع اسلامی نرفتند. آن جنبش اسلامی یک پدیده مستقلی بود و متعلق به دوران دیگری. دوران زیر سوال رفتن فنودالیسم و سلطه استعمار در آن جوامع. ولی اسلام سیاسی دوره ما بعنوان یک پدیده جدید و جنگ سردی شکل گرفت. یک نیروی دست راستی، ضد چپ، ضد کمونیست و به درجه ای ضد غرب. این جریانی است که در رقابت با غرب بر سر ثروتها و قدرتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا نهفته است، پدیدار شده است. دولت را میخورد. یک ایدئولوژی دیگر است برای حاکمیت و سهم طلبی بخشهایی از بورژوازی این کشورها. و این پدیده جدیدی است به این معنی که در سه دهه آخر قرن بیستم احزاب سیاسی جدید دست راستی‌ای به وجود آمده اند و اینها هدفشان نوعی جامعه اسلامی است. اسلام به طور سنتی چه در تسنن و چه در تشیع همیشه این رابطه را با دولت نداشته است. قلمرو دولت معمولا به عنوان یک قلمرو حمایت شده توسط دین که در عین حال سرویس و خدمات به دین میدهد، شناخته شده. خلیفه و امام یک طرف و سلطان و شاه طرف دیگر بودند و این سلطان و شاه مهر تاییدشان را از مراجع دینی میگرفتند، محیط را برای گرفتن خمس و زکات و اجرای فقه اسلامی فراهم میکردند و خودشان

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی...

از صفحه 5

سیاسی به این معنی که از آن حرف میزنیم این حرکت‌های معطوف به کسب قدرت را مد نظر دارد.

راديو همبستگی: بهر حال این قرار به طور اخص تشدید فعالیت علیه اسلام هم هست یا اینکه مختص به همین جریانات است؟

منصور حکمت: شما تنها نمیتوانید علیه جنبشهای سیاسی اسلامی که صحبتش را میکنیم قد علم کنید و سنگر بندی محکمتری بکنید بدون اینکه بیشتر هم به اندیشه هایشان بپردازید. منتها روشن است که خود ما بعنوان یک حزب کمونیست علیه اسلام بعنوان یک اندیشه و یک سیستم فکری و یک روش زندگی هستیم. آنچه مسلم است وقتی شما با جنبشهایی روبرو شوید که انسانهای آزاد اندیش را تهدید به مرگ میکنند، تسلیمه نسرین برای مثال، شما موظفید یکبار دیگر پای قرآن را وسط بکشید و بگویید آخر این ارتجاع از یک آشخوری تغذیه میکند که خودش دقیقا همه این عقب ماندگی را فرمول بندی کرده. قرآن میتوانست یک کتاب تاریخی مثل بقیه کتابهای تاریخی باشد، مردم به آن نگاه کنند و زیاد به آن حساسیت نداشته باشند ولی وقتی جنبشی آن را پرچم یک مبارزه سیاسی امروز میکند، آن وقت مردم مجبورند آن پرچم را از اش بگیرند، بازبینی کنند، نگاه کنند و دور ببانند. وگرنه فرض کنید کتابی بود مثل شاهنامه فردوسی که میگذشتند آن گوشه و احتمالا ارجاع زیادی به آن نمیکردند. شما در هر کتاب قدیمی بروید و بگردید حتما ارتجاع زیادی پیدا میکنید. منتها وقتی خود طرف اینجا معتقد است که باید در انتهای قرن بیست با این قرآن به جنگ احزاب سوسیالیست و اتحادیه های کارگری و سازمانهای زنان بیابند، آن وقت به نظر من زنان و کارگران و سوسیالیستها موظفند که این پرچم را از دست طرف

حساس باشد. این جمهوری اسلامی بود که امکان داد اینقدر کشور بتواند موش در منطقه بداند و توسعه طلبی و عظمت طلبی ایرانی را در این چارچوب گسترش دهد. مزارش برای بورژوازی ایران بجای خود. ولی میخواهم بگویم که این اسلام پرچمی شده برای نوعی سهم خواهی و رقابت بر سر قدرت در منطقه، بین طبقات حاکمه با بورژوازی و امپریالیسم در سطح بین المللی. خیلی ها به این جنبش اسلامی بعنوان یک ابزار سیاسی نگاه میکنند. فرض کنید در جنگ اعراب و اسرائیل، پرچم اسلام یکی از باصطلاح دست افزارهای کمپ جهان عرب در مقابل اسرائیل است. و فکر میکنم ابزار کارآمدی است و هر وقت لازم داشته باشند بکارش میاندازند. این اسلام همچنین مورد مصرفش را برای کوبیدن چپ دارد، برای مثال رژیم شاه در خود ایران هیچگاه نمیتوانست کشتاری را که اینها، جمهوری اسلامی، از کارگران و کمونیستها کردند، صورت دهد. هیچوقت بدون این ابزار نمیشد اینطور به جنگ آزادی زن رفت. فقط این ابزار میتواند زن را در قید و بند نگاهدارد. جنبش اسلامی مثل یک ابزار سیاسی مورد استفاده اش را پیدا کرده، استفاده اش علیه چپ، علیه مدنیست. علیه فرهنگ آزاد اندیشانه است. علیه شادی انسان است. کاملا ارتجاعی است، صد در صد ارتجاعی است. موجودیت خود را درست در نقطه مقابل آزادیخواهی و سوسیالیسم پیدا کرده است. به این معنی فکر میکنم باید به عنوان یک ایندولوژی و یک نهاد سیاسی قرن بیستمی ارتجاعی با آن برخورد کرد که درست مثل فاشیسم میشود نقشش را در جامعه تعریف کرد.

یک شونده: من سؤالی داشتم از منصور حکمت. اگر در آینده، حکومت کارگری برقرار شود و در واقع این آرزوی هر انسان برابری طلبی هست و امیدوارم که این آرزو بزودی برآورده شود، آیا

در آموغ فعالیت جریاناتی مثل حزب الله لبنان یا فدائیان اسلام در ایران و یا جریانات اسلامی در الجزایر که به آنها اشاره کردید، از نظر شما ممنوع میشود و اگر جلوی فعالیت این جریانات اسلامی گرفته شود در آنصورت این عمل منافاتی با آزادیهای بی قید و شرط سیاسی پیدا نمیکند؟

منصور حکمت: من نظر شخصی ام را میتوانم بگویم. سیستم سیاسی ای که ما پیشنهاد میکنیم یک سیستم شورایی است که قوانین و مقرراتش را نماینده های مردم در سطح وسیع در کشور میگذارند و هر کس بنا به شهروندی و یا سکونتش در آن کشور، حالا با هر پیشینه ملی و قومی که داشته باشد، میرود و در شورای محلی عضو میشود و از آن طریق در سلسله مراتب سیاسی کشور شرکت میکند و طبعاً قوانین مشخص این چیزها را از آن دولت باید خواست، از خود مردمی که آن موقع زندگی میکنند. منتها من بعنوان یکی از آن مردم نظرم را میگویم.

نفس تشکیل فدائیان اسلام بنظر من جرم نیست. نفس خواستن دنیائی اسلامی بنظر من جرم نیست. ما باید جنایت و جرم را تعریف کنیم و بعد آن را ممنوع کنیم. اگر کسی بیاید و بگوید که من یک جامعه اسلامی میخواهم که در آن آنها بدبخت باشند و زنان در زنجیر باشند و مردان بربر نگاهش میکنند، تا این لحظه مرتکب جرمی نشده است. ولی اگر بنا کرد به کشتن کسی، ترساندن کسی، حبس کردن کسی، محروم کردن کودکی از حقوقش، دست اندازی به زندگی و هستی و آزادی کسی، آنوقت است که به استناد این جرائم باید سراغش بروند. به این اعتبار بنظر من نفس داشتن احزاب اسلامی، حتی در سیستم ما، جرم نخواهد بود. نفس تشکیل یک جریانی که بگوید همه جهان باید مسلمان بشود جرم نخواهد بود، چون ابراز جنون آمیزترین و

احمقانه ترین عقاید هم حق آدمهاست، میتوانند نظرشان را بگویند. هدف ما این است که با ایجاد جامعه ای که هیچکس نمیتواند نیات سیاسی خودش را پشت چنین چیزی پنهان کند، جامعه ای که در آن برای مردم معلوم است دفتر و دستک هر جریانی کجاست و چکار دارد میکند، جلوی رشد اینها را بگیریم. در یک جامعه آزاد که همه حق دارند حرف بزنند، و هر کس حق دارد نمایشنامه بنویسد یا شعر بگوید، یا برود در خیابان فریاد بزند و یا در مدرسه پا شود و هر ایرادی از برنامه درسی اش بگیرد، یا از کاتال راديو و تلویزیونی که وقتش بین شهروندان تقسیم شده، مردم حرفشان را بزنند و نظرشان را بگویند، اینکه از هر ده هزار نفر یک نفر پا شود و حرفهای فاشیستی بزند یا حرفهای راسیستی و اسلامی بزند برای آن جامعه پدیده ای قابل تحمل و حتی قابل ریشخند خواهد بود و زیاد جدی اش نمیگیرند. ولی اگر شما سازمان فدائیان اسلام درست کنید و بعد بروید بمب بخرید، اسلحه انبار کنید، قاچاقی لیست آدرس خانه های مردم را تهیه کنید و بعد بروید آنها را ترور کنید، یا بخواهید بروید کشوری دیگر بمب بگذارید، آنوقت آن دولت مربوطه این جریان را نه بخاطر اسلامی بودنش بلکه بخاطر همین کارهایی که گفتم میگیرد و میگوید شما حق ندارید جان کسی را به خطر بیاندازید، شما حق ندارید اقلیتی را بترسانید، کسی را تهدید به مرگ بکنید، زندگی امن کسی را برایش ناامن کنید. در نتیجه بنظر من آزادی بیانشان را خواهند داشت. متأسفانه یک عده ای هنوز این افکار را دارند. اما فکر میکنم در چنان شرایطی کمتر و کمتر میشوند. بنظر من آزادی بهترین درمان جهالت و حماقت است. اگر یک جامعه ای آزاد باشد و هر کس بتواند حرفش را بزند، در طول زمان حرفها حسابی تر میشود، عمیق تر میشود و انسانی تر

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی...

از صفحه 6

میشود.

دقیقا دیکتاتوری است که این آشغال ها را از خودش بیرون میدهد. من فکر میکنم اگر جامعه اینقدر از خودش مطمئن باشد و بخصوص اینقدر قدرت سیاسی در دست مردم پخش شده باشد که کسی نتواند با توطئه قدرت سیاسی را از مردم بگیرد یا کسی با کودتا یا بمب اندازی یا خشونت و تروریسم تاثیری در روال سیاسی جامعه بگذارد، آنوقت حرف زدن اینها چیزی جز آگاهی برای جامعه نمیآورد. برای اینکه میشود به بچه‌های مدرسه نشان داد و گفت در مقابل این حرفهای عقلا نه‌ای که هست، یک عده هم هستند که اینطور فکر میکنند و فکر میکنم اینها جریانات منزوی و مسخره‌ای خواهند شد. کما اینکه الان هم بنظم بعنوان عقیده، بعنوان اندیشه، اینها منزوی‌اند. از یک طرف روی پول و از طرف دیگر روی ارباب، روی تروریسم و کشتار قدرتشان را نگهداشته‌اند. از طرف دیگر خیلی از مردم در خاورمیانه کانالهای واقعی ابراز وجود برویشان بسته است. اگر شما در ایران و عربستان و مصر و سوریه و عراق احزاب مارکسیست و سوسیالیست، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای زنان داشتید، کسی نمیرفت برای اینکه ناراضیاتی‌اش را از رژیم دیکتاتوری روز نشان دهد عضو سازمان اسلامی بشود. مردم میرفتند عضو سازمانهایی میشدند که حرمت و شخصیتشان را بالا میبرد. من فکر میکنم آزادی جوازش است. طرفدار سرکوب نیستم ولی طرفدار دستگیری و تعقیب قضایی هر کسی که بخواهد آسایش، امنیت، سلامت روحی و جسمی کسی را بخطر بیاندازم هستم و اسلامی‌ها البته این رشته شان است. من بعید میدانم که اینها یک سازمان اسلامی درست کنند و فوراً مشغول ترساندن بچه‌هایشان نشوند. باید نهادهایی باشند که از

حقوق شهروندان در مقابل اینها دفاع کنند و مانع دست زدن اینها به اعمال غیرقانونی شوند. اگر در چهارچوب قانون یک کشور بخواهند حرفشان را بزنند بنظر من باید آزاد باشند. با همه جنایاتی که اسلافشان کرده‌اند بالاخره باید آزاد باشند که حرفشان را بزنند. این حق است که با تولدشان بست آوردند. هر که دنیا آمده حق دارد نظرش را بگوید و بنظر من هیچ دولتی نمیتواند این حق را از کسی سلب کند.

رادیو همبستگی: ایران جامعه‌ای قطبی است در مورد اسلام. یعنی اسلامیها و ضد اسلامیها هر دو فعال هستند. تقابل این دو گرایش را چگونه میبینید؟ آیا فکر میکنم رنسانسی در ایران در جریان است؟

منصور حکمت: من فکر میکنم آنچه در جریان است یک نفرت عظیم اجتماعی از اسلام است که در بخش اکثریت جامعه تلنبار شده و روز به روز دارد فشارش بیشتر میشود و این بزودی سدها را میشکند، زنجیرها را پاره میکند و ایرانی را که بیست سال مسند حاکمیت اسلام ارتجاعی بوده به یکی از مراکز مبارزه با نهضت ارتجاعی اسلام در منطقه تبدیل میکند. من اینرا مطمئن هستم. فکر میکنم آن حرکتی که از نظر فکری و مبارزات فکری و معنوی و فلسفی در طول تاریخ در ایران نشده، شاید این دفعه به حکم شرایط سیاسی توسط عمل سیاسی مردم صورت بگیرد. یعنی هجوم ضد اسلامی مردم بخاطر تجربه بیست سال حاکمیت ارتجاعی اسلام در این کشور و جنایاتی که به همین اسم شده و بخاطر اسلام شده. نفرتی که از اسلام وجود دارد در تاریخ آن کشور بیسابقه است. چون موقعی هست که به قول آن دوست شونده آخوند یک قاری است، کاسبی که گوشه‌ای نشسته، میآید پولی میگیرد و عطا میکند و میبرد. این یک

نقش را در جامعه دارد، ولی وقتی که جلوی صحنه میآید و جامعه را آن طوری که فکر میکند شکل میدهد و منویات و مکنونات قلبی‌اش را تبدیل به قوانین بیرونی برای همه میکند و ما کثافتش را همه جا میبینیم، آنوقت دیگر نمیشود گذاشت فقط برگردد برود جای سابقش و در سوراخ سابقش. وقتی موج به حرکت بیاید و حرکت ضد اسلام مردم شروع شود آنوقت دیگر اسلام نمیتواند به مواضع و موقعیت بیست سال پیش خود برگردد. برود در حوزه‌ها یا تکیه‌ها، یا مساجد خودش بنشیند. احتمال زیادی دارد که مردم تمام اینها را ازش بگیرند، ولی آیا میشود به این رنسانس گفت؟ بنظر من یک بعد و مشکل مساله این است که این نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید همراه با یک نبرد فکری عمیق که پایه‌های این دین و اصلا تفکر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی‌گری را با همه جوانب ظرفیتش که برای مثال در شرق زدگی، مردسالاری، و در بی حقوق کودک یا در روحیه ملی سبیه‌پوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشورها خود را نشان میدهد، نقد کند. این نقد باید خودآگاه و مکتوب باشد، توسط اپیدئولوگهای جامعه در هر دوره‌ای پیش برده شود. این را ما شاهد نیستیم. در نتیجه حرکتی که علیه اسلام خواهد شد در درجه اول یک حرکت توده‌ای وسیع مردم علیه ابراز وجود سیاسی- اجتماعی اسلام است. ولی اینکه این چقدر با یک نقد عمیق فکری همراه شود که تبدیل به سرمایه‌ای برای نسل‌های بعدی بشود و جامعه از این دوران خرافی- مذهبی‌اش عبور کند. باید دید در عمل چه میشود. واضح است که با یک جنبش موج برگشت علیه اسلام، حتما متفکرینی هم عروج خواهند کرد. ولی الان شاهد این نیستیم. برعکس آنچه الان شاهدیم، حزب کمونیست کارگری و یک عده آدم

خوشفکر به کنار، این است که بخش اعظم آنهاهی که میخواهند از شر جمهوری اسلامی خلاص شوند، به خیال خودشان دارند "زرنگی" بخرج میدهند، منتها این زرنگی یک زرنگی دهاتی است که فکر میکنند آها اگر ما یک آخوند خوب را تشویق کنیم در مقابل آخوند بد، این پیشرفت محسوب میشود. فردا یک آخوند دیگر را در مقابل خاتمی قرار میدهیم، پس فردا یک آخوند دیگر، تا یواش یواش یک روز این آخوند آخری را میتوانیم بهش بگویم تو میتوانی آخوند نباشی. یک حالت به اصطلاح پلیتیک زدن و کلک زدن به تاریخ که اصلا هیچوقت در تاریخ موفق نبوده. و جای تأسف است، برای اینکه از روشنفکر و شاعر و نویسنده تا سیاسیونی که آدم میبیند خیلی‌ها توی این دلقک بازی سیاسی شریکند و به نظر من سد راه شفافیت مبارزه آتی هستند. من فکر میکنم همه اینها منزوی میشوند.

هر کس امروز با هر گوشه اسلام یا هر گوشه جمهوری اسلامی لاس زده باشد فردا در جمعیت‌های بزرگ مردمی باید جواب سؤال مردم را بدهد: شما که بهتر میدانستی چرا آن موقع که کسی هم اسلحه روی شقیقه‌ات نگذاشته بود، حرف دلت را نزدی؟ چرا نیامدی به مردم بگویی که این دین کثیف است؟ اصلا بطور کلی دین کثیف است؟ که این‌ها یک مشت آدمکش‌اند، که همین آقای خاتمی، که دیروز در تمجید رهبرش حرف زده، بیست سال است جزو مهره‌های حکومت اسلام در این کشور است. ایشان زمانی که در آن مملکت پست و مقام داشته، در زندانها داشتند عزیزان ما را میکشند. همین الان هم که رئیس جمهور است زن اجازه ندارد بیرون بیاید و بگوید من چه میخواهم، نمیتواند لباسی را که میخواهد بپوشد و یا به کاری که میخواهد بپردازد. در آن مملکت زن حقوق ندارد و این رژیم آقای

خاتمی است. البته بنظر من روشنفکر در ایران به قشری گفته میشود که پسرآرول‌های جامعه هستند. خوش فکرت‌ترین و آزاداندیش‌ترین‌ها را باید رفت در نسل درگیر در زندگی گیر آورد که میروند روی پشت بام خانه‌اش آنتن ماهواره‌ای میگذارد، ریسک اینکه ممکن است بیابند بگیرندش را میپذیرد و سعی میکند بداند دنیا چه دارد میگوید. او روشنفکر واقعی آن مملکت است. اینها پسرآرول‌هایی هستند که دکان انتلکنتولی برای خودشان درست میکنند و خیلی جای تأسف است. برای اینکه امروز جای کسانی که کل ریشه‌های اسلام را به جنگ بطلبند، کسی که بیاید با لحن صادق هدایت و علی‌دشتی آبروی اینها را ببرد واقعا خالی است. اگر کسی اینکار را بکند بنظر من چهره‌اش تابناک تر از هر شخصیت تاریخی فکری این مملکت ثبت میشود تا صدها سال بعد. کسی که بشود پرچمدار مبارزه معنوی و فکری مردم ایران علیه اسلام و اسلامیت. جای این خالی است. در نتیجه امروز این صرفا یک کشمکش سیاسی است. اینکه یک موج برگشت سیاسی چقدر میتواند دستاوردهای ضد اسلامی مردم را تثبیت کند، جای سؤال است. من به آن رنسانس نمیگویم ولی فکر میکنم اسلام در آن مملکت یک شکست اساسی میخورد.

این مصاحبه در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹ از رادیو همبستگی در مالمو سوئد پخش شده است. بخش دیگر این مصاحبه در همبستگی شماره ۸۷ چاپ شد. تایپ شده از روی فایل pdf در سایت حزب کمونیست کارگری ایران





زندگی نامه من (بخش پانزدهم)

عملیاتی بود که ممکن بود در آن کادرها و پیشمرگان جان خود را از دست بدهند، چرا که از نظر او هر کدام از کادرهای کمونیست با ارزش بودند و چنین عملیاتی ارزش نداشت که کومله چنان بهائی برای آن پردازد. هرچند که کسی رسماً در خود کنگره با چنین بحثهایی مخالفت نکرده بود و کنگره با اکثریت آراء به طرح استراتژی نظامی که توسط منصور حکمت ارائه شده بود، رای داده بود، اما در عمل بعضی از رهبران و فرماندهان کومله که دارای گرایشهای ناسیونالیستی بودند، تلاش می کردند سبک کار قدیمی خود را پیش ببرند. این موضوع بعلاوه بن بست نظامی ای که به کومله تحمیل شده بود، عقب رانده شدن از تمام مناطق آزاده شده و فرسایش شدید پیشمرگان و کشته شدن عده ای از کادرهای لایق و کمونیست کومله، باعث شده بود عده ای بنای نارضایتی را گذاشته و به بلوک بندی و تشکیل جبهه اپوزیسیون دست بزنند. در حالی که بخشی از مشاهدات این عده درست بود، اما در عمل آنها بحثها را وارونه فهمیده بودند و راه حل آنها به نوعی پاسیفسم و سرخوردگی منجر میشد. مخصوصاً در جریان رای گیریهای که برای انتخاب کمیته ناحیه انجام شد، آنها دسته جمعی رای سفید داده و کل انتخابات را زیر سوال برده بودند. این روش بیشتر مبارزه ای محفلی و غیر سیاسی را نمایندگی میکرد و کمکی به حل هیچکدام از مشکلات کومله نمی کرد. نهایتاً منصور حکمت با نوشتن نامه ای خطاب به این جمع روش غیر رفیقانه و غیر سیاسی آنها را نقد کرده و تلاش کرد بحثها را به مسیر درستی منتقل کند.

با علی قرار گذاشته بودیم در همان روزها با هم ازدواج کنیم. دیگر همه می دانستند که من و علی با هم دوست هستیم و ما هم انکار نمی کردیم. راستش من دوست نداشتم ازدواج کنم. اصلاً آمادگی نداشتم و فکر می کردم هر دوی ما هنوز جوان هستیم و نباید زیر بار ازدواج برویم. توانسته بودم تا حدودی علی را هم

با این تئوریهها قانع کنم. اما اطرافیان انگار این حرفها را نمی فهمیدند. فضا عقب مانده تر از آن بود که رابطه دختر و پسری را خارج از ازدواج بپذیرد. مرتباً با این سوال روبرو میشدیم که "اگر همدیگر را دوست دارید و همیشه هم با هم هستید، پس چرا نمی خواهید ازدواج کنید؟" تا حدودی حقیقت در این گفته ها بود. ما در شرایط نرمالی زندگی نمی کردیم و کسی از آینده اش خبری نداشت. هر لحظه ممکن بود بمبی بیافتد و زندگی را پایان دهد. حتی یک گلوله راه گم کرده می توانست بر بالهای عزرائیل سوار باشد و بندهای زندگی را پاره کند. و اگر اتفاقی برای یکی از ما می افتاد و یکی از ما کشته میشد دیگری تا آخر عمر خود را نمی بخشید.

از آن گذشته فضای حاکم بر تشکیلات هنوز آنقدر مترقی و رادیکال نبود که بپذیرد دختر و پسر جوانی خارج از ازدواج با هم رابطه ای داشته باشند. با وجود اینکه قدیمی ترها می گفتند شرایط زندگی و مناسبات زن و مرد نسبت به گذشته در میان پیشمرگان کومله خیلی بهتر شده است، اما هنوز عقب ماندگی و نظامیگری و مردسالاری به درجه زیادی رواج داشت و عمل میکرد. هنوز هم داستانها و خاطرات اتفاقات ناگوار گذشته بر سر زبانها و در ذهنها مانده بود. اتفاقی که برای چیمین افتاده بود چیزی نبود که بزودی از یاد کسی برود. من چیمین را نمی شناختم اما اسمش را زیاد می شنیدم. او ظاهراً سال ۱۳۶۲ بخاطر حامله شدن خودکشی کرده بود. کسی نمی دانست پدر بچه چیمین کی بوده و ظاهراً قصد ازدواجی هم در میان آن دو نبوده است. حتی معلوم نشد چیمین مورد تجاوز قرار گرفته بود یا به میل و رضایت خودش رابطه برقرار کرده بود. بعد از اینکه معلوم شده بود که چیمین حامله است زخم زبانها و متلکها و طرد کردنها شروع شده بود. خلیلیها به او به چشم یک دختر بدکاره نگاه می کردند و او را تحت فشارهای اخلاقی قرار می دادند. ظاهراً رفقای رهبری سعی کرده بودند او را دلداری بدهند و از خواسته بودند در مقابل فشارهای اخلاقی و عقب مانده ایستادگی کند و قوی باشد. اما چیزی که لازم بود در آن زمان انجام دهند و انجام نداده

بودند این بود که خود آنها در مقابل جو موجود ایستادگی کنند و نگذارند به آن دختر جوان زیاد فشار بیاید. می بایست جلسه می گذاشتند، قرار صادر می کردند، تشکیلات را آگاه می کردند و گرایشات عقب مانده را نقد می کردند. اما اینکارها را نکرده بودند یا حداقل آنطور که باید و شاید محکم و پیگیر اینکار را نکرده بودند. بهرحال نتیجه این شده بود که چیمین در حالی که پنج ماهه حامله بود، دست به خودکشی زده بود و با یک گلوله به زندگی خود و جنینش پایان داده بود. گفته میشد که در مراسم خاکسپاری چیمین تنها بیست و پنج نفر شرکت کرده بودند. مینا احدی و چند نفر دیگر در مقر رادیو حزب برایش مراسم یادبود گرفته بودند و به این بهانه در مورد برخوردهای اخلاقی و عقب مانده صحبت کرده و این گرایش را نقد کرده بودند.

از زمان چیمین تشکیلات خیلی جلو آمده بود و به درجه زیادی آن عقب ماندگیها و برخوردهای اخلاقی کمرنگ شده بود. اما تا از بین رفتن کامل آنها و باز و آزاد شدن فضا هنوز راهی طولانی وجود داشت و من علیرغم کله شقی و سماجت توانائی ایستادگی و مقابله با این فضا را نداشتم. از طرف دیگر هم شرایط زندگی نظامی و سختیها و دوریها به انسان امکان و وقت کافی نمی داد که صبر کند و کار را به آینده موکول کند. از اینها گذشته دوستانم راست می گفتند. من که علی را اینهمه دوست داشتم و هر وقت از من خداحافظی می کرد و می رفت قلبم می گرفت پس دیگر دلیلی نداشت نخواهم همیشه با او باشم. بهرحال قرارهایمان را گذاشتیم و من از مرکز پزشکی دو هفته مرخصی گرفتم که به اردوگاه چناره بروم و با علی ازدواج کنم.

روزی که باید می رفتم هیچ ماشینی پیدا نکردم که از باسک من



را به چناره ببرد. راه را هم بلد نبودم که از روی کوهها بروم. تقریباً یکساعت با ماشین راه بود. نمی دانستم چکار کنم. حسابی حالم گرفته شده بود. یکی دیگر از پزشکیارها هم آنجا بود که می خواست به چناره برود و او هم مثل من گیر کرده بود. او را قانع کردم که با هم پیاده برویم. هیچکدام راه میان بر کوه را بلد نبودیم و تنها راهمان این بود که از جاده ماشین رو برویم. می دانستم راه زیادی است. اطرافیان تشویقمان کردند که نرویم و منتظر باشیم تا ماشینی پیدا شود و ما را ببرد. اما من مصمم بودم که هر طور شده آن روز عصر خودم را به چناره برسانم. ناسلامتی همان شب عروسی داشتم. آخرسر شال و کلاه کردیم و اسلحه هایمان را برداشتیم و راه افتادیم. اواسط اسفند ماه بود و هوا ملایم و دلپذیر شده بود. آفتاب می تابید و برفها در حال آب شدن بودند. جایجا دسته های خوشگل بنفشه در کنار جاده سر در آورده بود. پرنده ها با سر و صدای فراوان لابلای درختها پرواز می کردند و در حال جمع کردن تکه های چوب و خاشاک بودند که لانه شان را بسازند. من و همراهم حرف زیادی برای گفتن نداشتم و هر دو در افکار خودمان غرق شده و ساعتها اینطوری در سکوت پیاده راه رفتیم. تمام مدت امیدوار بودیم که ماشینی از راه برسد و ما را سوار کند. اما از بشناسی ما هیچ ماشینی از آنجا رد نشد و ما بعد از بیش از چهار ساعت راهپیمائی بالاخره به اردوگاه چناره رسیدیم. تا بحال هیچ جا اینهمه تحویل گرفته نشده بودم. اولین نفر که مرا دید با خوشحالی گفت. "آه تو بالاخره رسیدی. فکر می کردم پشیمان شدی و نمیای. بیچاره علی کلی چشم به راحت بود." نفر بعدی هم خنده کنان چیزی گفت و به دوستش اتور اردوگاه داد زد که علی را خبر کند. دیگری با تعجب

زندگی نامه...

از صفحه ۸

پرسید "اینهمه راه را پیاده آمدی؟ آدم بخاطر عشق چکارها نمی کند" خلاصه قبل از اینکه به وسط اردوگاه برسم همه از آمدنم مطلع شده بودند و همه فهمیده بودند که من برای رسیدن به جشن عروسیم چهار ساعت راهپیمایی کرده ام. بعضیها از چادرهایشان بیرون می آمدند که به من خوش آمد بگویند. اردوگاه چناره در مقایسه با معلومه خیلی کوچک بود و همه همدیگر را می شناختند و از رازهای همدیگر با خبر بودند. همه می دانستند فلانی چند روزی است در فکر است، فلانی و فلانی با هم زیاد می پلکند، دیگری در حال تجدید نظر در حقانیت مبارزه است و آن دیگری احتیاج به همفکری و کمک دارد. هر اتفاق ناچیزی می توانست در این اجتماع کوچک ماجرائی در نوع خودش باشد. یک جشن عروسی هر چند کوچک و مقداری میوه و شیرینی (که معمولاً در شرایط شمال کمیاب بود) می توانست بهانه ای برای دور هم جمع شدن تا صبح و رقصیدن باشد. شاید هم به همین دلیل اینهمه از دیدن من خوشحال شده بودند. "هی، آخرش امشب عروسی خواهد بود"

در مقایسه با عروسیهای معمولی در جوامع معمولی دنیا، آنچه در این اردوگاههای کوچک به اسم عروسی پیش می رفت، شباهتی به عروسی نداشت. ما به هیچکدام از رسم و رسومات معمولی جامعه پایبند نبودیم، دفتر و دستک و خدای نخواسته آخوند و روضه خوانی در کار نبود. انگشتر و حلقه رد و بدل نمی کردیم و روی سرمان کسی قند خرد نمی کرد و کسی دستهایمان را حنا نمی گرفت. خیلی ساده تر از این حرفها بود. بیشتر حالت یک جشن دوستانه داشت که در آن در ضمن رسمیت داشتن پیوند دو نفر مشروعیت پیدا می کرد. مسئولین اردوگاه چادر و یا خانه ای را برای زوج تازه خالی می کردند و تا دو هفته، شب و روز همه به دیدنشان می رفتند و یک لحظه آنها را به حال خودشان آرام نمی گذاشتند.

من و علی برای عروسیمان کاری نکرده بودیم. یکی از دوستانمان که



بتازگی از ایران برایش پول فرستاده بودند به ما بیست دینار داده بود که با آن دو تا ملاقه و مقداری لباس زیر و چند کیلو شیرینی خریده بودیم. از طرف گردان شاهو که علی عضو آن بود هم مقداری پول (۲۵ دینار) برای مخارج عروسی داده بودند. غیر از اسلحه هایمان و لباسهایی که تمان بود، هر کدام یک دست لباس اضافه داشتیم. در مجموع همه دارائی من و علی را میشد در یک کیسه نایلون کوچک ریخت و بدون هیچ بشیمانی به آب دریا سپرد. آنروز عصر دخترهای اردوگاه سرم ریختند و سعی کردند سر و وضع وحشی مرا کمی درست کنند. یکی از آنها که کمی آرایشگری بلد بود افتاد به جان موهایم و آنها را حسابی کوتاه کرد. سعی کردند من را قانع کنند که ابروهایم را بردارند و صورتم را بند بینانازند. اما من حاضر به اینکار نشدم. نمی دانستم چرا زنها اینهمه درد را باید متحمل شوند. اصلاً چرا زنان باید خودشان را مثل عروسک آرایش کنند. مگر قرار نبود ما با هم برابر باشیم. مگر مردها اینکارها را می کنند؟ اصلاً اینها ناشی از دیدگاه کالائی نسبت به زن است. خوشبختانه علی هم از من حمایت کرد و گفت من همینجوری دوستش دارم. دوستانم که دیدن از عهده دوتا کله شق زیاد کتاب خوانده بر نمی آیند بالاخره به کوتاه کردن موهایم رضایت دادند و ابروهایم را به حال خود گذاشتند. از آنجائی که من واقعا لباس عروسی و یا مهمانی نداشتم، یکی از دوستانم یک دست از لباسهای خودش را به من قرض داد و بالاخره بعد از این تفصیلات در حالی که فرق زیادی با نسخه اصلی خودم نداشتم، من عروس شدم.

همه دوستان و هم ارگانیهای من و علی، افراد گردان شاهو، برادرم و زن داداشم و در واقع همه جمعیت

سرسب همه در مقر ماندند و آواز خواندند. قباد بقول خودش نوبت آواز خواندن به همه میداد، با صدای بلند بعضیها را که دوست داشت تشویق می کرد و آواز خواندن آنها را که دوست نداشت نیمه کاره قطع می کرد. یکی از قشنگترین آوازهائی که از آنشب بیاد دارم خواندن دکتر احمد بود "تا بهار دلنشین آمد بیا آرام جان، تا نسیم از سوی گل آمد بیا دامن کشان...". نمی دانم چرا اما این آهنگ خیلی به دل من و علی نشست و هنوز هم شعر و آهنگ آنرا به یاد داریم و گاهی وقتها زیر لب زمزمه می کنیم. بعد از یکی دو ساعت همه ریختند بیرون و شروع کردند به رقص و پایکوبی. از نوار و ضبط صوت و دیگر آلات موسیقی خبری نبود. ضرب تنها وسیله ای بود که داشتیم و ناصر پیتر (نمی دانم چرا این لقب را داشت) تا نصف شب و تا زمانی که ضربه پاره شد آنرا زد و ایوب که صدائی قوی داشت با او هماهنگی کرد. ناصر مدتها بود که دیگر ضرب نمیزد. می گفتند از زمانی که برادرش در جنگ کشته شده، ضرب نزنده است. اما آنشب، تا نصف شب ضرب زد. می گفت من و علی را خیلی دوست دارد. (هنوز هم باورم نمی شود که ناصر و ایوب و قباد و خیلی دیگر از انسانهای نازنینی که شب عروسی ما را آنهمه با حضورشان شاد کردند، دیگر در میان ما نیستند. متأسفانه حتی لحظات شاد زندگی ماها رنگ و بوی غم عزیزان از دست رفته را بخود گرفته است)

گاهی وقتها اگر کسی چیزی گیر می آورد و می توانست با آن غذای متفاوتی بپزد و یا اینکه مسئولین تدارکات را راضی می کرد سهم غذای خود و دوستانش را خام بگیرد

و خودش بپزد، می توانست مهمانی بدهد. یعنی چند نفر از دوستانش را دعوت کند و دور هم نهار یا شام را بخورند. بیشتر وقتها غذای مهمانیها هم همان غذای معمولی اردوگاه بود که صاحبخانه می رفت و به تعداد مهمانانش از مقر می گرفت و می آورد خانه. بیشتر نوعی فرار از روتین غذا خوردن در مقر و شلوغی و سر و صدای آن بود. کسانی که خوش سلیقه تر بودند و از خانواده هایشان پول برایشان می رسید، می توانستند از شهر چیزی بخرند و یواشکی غذای خوشمزه ای یا ترشی یا مربائی چیزی بپزند و مهمانانشان را خوشحال تر کنند. میگویم یواشکی چون پرداختن به، و اصلاً داشتن زندگی شخصی زیاد با انقلابیگری موجود همخوانی نداشت. می گفتند فلانی "منفعل شده و دارد زندگی می کند!" یا اینکه فلانی "دارد تبدیل به زن عادی میشود" و اینها برای سابقه انسان اصلاً خوب نبود. زندگی قرار بود جمعی باشد و تمام وقت انسان می بایست در خدمت مبارزه و فعالیتهای جمعی قرار بگیرد. مبارزه حرفه ای یعنی مبارزه تمام وقت و حتی وقتهایی هم که در یکی از فعالیتهای جمعی شرکت نداشتی می بایست یا مشغول مطالعه باشی یا با کسی بحث کنی و سعی کنی مشکل رفیقی را حل کنی و غیره. در موارد بسیار معدودی هم کسانی که اهل مشروب بودند یک بطری عرق یا چیزی مخفیانه تهیه می کردند و با دوستانشان جشن می گرفتند. مشروب خوردن در اردوگاه بخاطر دلایل نظامی اکیدا ممنوع بود. اما بعضیها گاهی وقتها دور از چشم دیگران اینکار را می کردند.

ادامه دارد

هات بود ۸
فرکانس: ۱۱۶۰۴
اف ای سی: ۵/۶
شبکه KBC
پلاریزاسیون: افقی
سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

۹۰ دقیقه تا
۱۰ شب
به وقت ایران

اخباری از شهرهای کردستان

اعتصاب غذای محمد جراحی در بند "متادون" زندان مرکزی تبریز!

بنا بر خبر رسیده به کمیته هماهنگی، محمد جراحی عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری به همراه سه نفر دیگر از همپنداناش در اعتراض به احکام ضدکارگری که علیه شان صادر شده و همچنین اوضاع وخیم بند متادون، ۳ روز است که دست به اعتصاب غذا زده اند.

لازم به ذکر است فعال کارگری «شاهرخ زمانی» که در بند دیگر و جدا از محمد جراحی نگه داری می شود نیز در وضعیت بسیار بدی بسر می برد و مسئولین زندان تبریز رفتار بسیار بدی با او دارند. کمیته هماهنگی ضمن محکوم نمودن چنین رفتارهای ضدکارگری و دریند کردن فعالان کارگری، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط آنها و دیگر فعالان کارگری است.

گزارشی از شرکت کیوان مرغ مهاباد

شرکت کیوان مرغ مهاباد و شرکت های تابعه آن، ماکیان و تعاونی ۴۴، واقع در مسیر مهاباد- بوکان دارای دو بست کارگر می باشد. کارگران در ابتدای ورود تا سه ماه بیمه نمی شوند و حقوقی معادل ۳۳۰ هزار تومان دریافت می دارند و پس از سه ماه در صورتی که اخراج نکردند حقوق آنها به ۳۸۰ هزار تومان افزایش می یابد.

معمولا طول مدت شروع کار تا اتمام آن را اصطلاحا دوره پرورشی می نامند. در طول این دوره که یک سال و نیم می انجامد معمولا پنج ماهه اول را کارگران روزانه نه ساعت مشغول به کار می باشند، اما بقیه مدت باقیمانده برای اتمام دوره پرورشی را کارگران روزانه پانزده ساعت در محیط های غیر استاندارد برای انسان سپری می نمایند. این در شرایطی است که از طرف مدیر مسول های شرکت های نامبرده به کارگران گفته می شود در صورت شکایت و انتقاد از عملکرد

شرکت، اخراج در انتظار کارگران بوده و از کسانی استفاده می گردد که برای کار در دفتر شرکت ثبت نام نموده اند.

لازم به ذکر است که کارگران مجرد در مدت هر هفته ۲۴ ساعت حق مرخصی دارند و متاهل ها تنها حق دارند سه شب از مرخصی استفاده نمایند.

مرگ یک کارگر در اثر فقدان ایمنی!

حادثه در محل کار بار دیگر جان یک کارگر را گرفت. روز دوشنبه مورخ ۲۵ اردیبهشت ماه امسال کارگری بنام زانیار مرادی ۲۲ ساله که در شهرک جاده ساحلی سنندج مشغول به کار بود متاسفانه از روی داربست به پایین سقوط کرد و جان خود را از دست داد.

پیکر نامبرده روز سه شنبه در میان غم و اندوه جمعی از اهالی سنندج در بهشت محمدی به خاک سپرده شد.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری ضمن اعلام اینکه فقدان شرایط ایمنی و استاندارد در محیط های کار عامل این گونه حوادث بوده و منفعت طلبی کارفرمایان را مسئول مستقیم حوادث ناشی از کار برای کارگران می داند، مرگ این کارگر را به خانواده و دوستان وی تسلیت گفته و خود را در غم آنان شریک می داند. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۱

سودخواهی کارفرما جان یک کارگر را گرفت

طبق خبر رسیده، ظهر روز شنبه ۳۰/۲/۹۱ کارگری به نام «نبی میری» به دلیل فقدان وسائل ایمنی لازم، از پشت بام ساختمانی واقع در شهرک زاگرس سنندج سقوط کرده و جان خود را از دست داده است. لازم به ذکر است که این کارگر ۶۵ ساله و دارای چهار فرزند بوده و در محله عباس آباد سنندج سکونت داشته است.

قتل خاموش در زندان رجایی شهر



بنابر گزارش رسیده به کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، منصور رادپور غروب دوشنبه ۲۱ می ۲۰۱۲ برابر با یکم اردیبهشت ۱۳۹۱ در زندان در گذشت.

زندانی سیاسی منصور رادپور در سلولهای سالن ۱۲- بند چهار زندان رجایی شهر بود که در اثر سکنه مغزی جان خود را از دست داد. منصور ناراحتی کلبه، ناراحتی قلبی و فشار خون بالا داشت و بارها این وضعیت را به مسئولین زندان اطلاع و تقاضای معالجه کرده بود اما مسئولین اقدام جدی به عمل نیاورده و مدتی وی را به بهداری که هیچگونه امکاناتی برای معالجه وی نداشت منتقل کردند. منصور رادپور پنج سال بود که در زندان رجایی شهر زندانی بود، حکم اولیه اش ۳ سال بود اما نزدیک به زمان آزایش مسئولین زندان مجددا برای او پرونده سازی جدید کرده تا او را در زندان نگه دارند. این زندانی سیاسی علاوه بر بیماریهای فوق دچار افسردگی شدید شده بود و کما اینکه چندین بار تقاضای ملاقات

مرخصی ۱۰ روزه علی نجاتی به دلیل شرایط بد جسمانی

بر اساس خبر ارسالی به کمیته هماهنگی، علی نجاتی کارگر و عضو هیات مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به دلیل وضعیت بد جسمانی امروز چهارشنبه مورخ ۲۷/۲/۱۳۹۱ جهت مراجعه به پزشک و پیگیری معالجات به مدت ۱۰ روز به مرخصی فرستاده شده است. لازم به یادآوری است که شرایط جسمانی علی نجاتی به گونه ای است که هر روز زندان برای وی خطر جسمانی و سکنه را در بر دارد، اما مسئولین علیرغم تایید پزشکی قانونی و پزشک معالج وی از آزادی کامل وی جلوگیری کرده اند. کمیته ی هماهنگی برای کمک به

نفر دیگر از زندانیان این بند هستند. لازم به ذکر است که محسن دکمه چی در همین زندان در اثر عدم رسیدگی درمانی در حالی که سه ماه با سرطان و تحت بدترین شرایط جسمی با مرگ دست به گریبان بود، جان خود را از دست داد.

ما از تمامی آزادیخواهان دعوت میکنیم که با اعتراض وسیع به این قتلهای خاموش زندانیان سیاسی، رژیم جنایتکار اسلامی را افشا کنند و کمک کنند جان این عزیزان را نجات دهیم.

در بیستم ژوئن ۲۰۱۲ برابر با سی و یکم خرداد ۱۳۹۱ همصدا هر کجا که هستید به خیابانها بیاوید، در مقابل زندانها گردمایی کنید و صدای زندانیان سیاسی را به گوش دنیا برسانید. این رژیم جنایتکار را تنها با مبارزه وسیع و مدام میتوانیم به عقب برانیم.

کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی ۲۲ می ۲۰۱۲ برابر با سوم خرداد ۱۳۹۱

برای اطلاعات در رابطه با روز جهانی در حمایت از زندانیان سیاسی لطفا به وبلاگ زیر مراجعه نمایید

<http://20juneiran.wordpress.com>

حضوری با دختر خردسالش را کرده بود به وی اجازه ملاقات حضوری نداده بودند.

منصور رادپور بعد از پنج سال بسر بردن در شرایط بسیار بد زندان رجایی شهر و بدلیل عدم رسیدگی مسئولین زندان در گوشه يك تك سلولی زندان جاش را از دست داد. هر بار که رژیم اسلامی در ایران دست به اعدام زندانیان سیاسی زده است با موجی از اعتراض جهانی رو برو شده است، اینبار این رژیم جهت خاموش کردن زندانیان سیاسی و کشتن آنها به روشهای دیگری دست میزند و با محروم کردن زندانیان سیاسی از امکانات درمانی و پزشکی و عدم رسیدگی به وضعیت این زندانیان کمر به قتل آنها بسته است.

این جنایتها نباید خاموش بماند! این قتلهای خاموش باید افشا شود!

زندانیان زندان رجایی شهر تحت بسیار زیادی هستند، در بند چهار - سالن دوازده این زندان جان تعداد زیادی از زندانیان در خطر است. از جمله زندانیان سیاسی که در شرایط وخیم جسمی قرار دارند و مسئولین زندان به معالجه آنها هیچگونه توجهی نمیکند.

ابراهیم بابایی، توکلی (زندانی بهایی)، ماشالله حائری، میثاق یزدان نژاد، صالح کهنده و حدود سی

آزادی فوری علی نجاتی است. برگرفته از سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری. ***



همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!